

قسمت

حجت الاسلام والمسلمین حمید رضا رضانیا *

چکیده

انسان موجودی است مختار و در نقشی که خدای بزرگ برایش در نظر گرفته است انجام وظیفه می‌نماید. اینچنین نیست که فرار و فرود نقشها، تأثیری تکوینی در رتبه وجودی افراد داشته باشد. در حقیقت ایمان و معرفت انسانها، میزان و ملاک کمال آنهاست. از این رو سعادت‌مندی صرفاً در قابلیت گسترده نیست بلکه در انباشته ساختن ظرف قابلیت از ایمان و عمل صالح می‌باشد. مقاله حاضر تلاش دارد تا موضوع فوق را از زوایای مختلف تبیین نماید.

واژه‌های کلیدی: قسمت، قضاء، قدر، اختیار، جبر.

مدخل

قسمت خود می‌خورند منعم و درویش	روزی خود می‌برند پشوه و عنقا
گر عشق نهد قسمت من خواری و آفت	خواری به حمیت بکشم نی به لطافت
عیب مکن به رندی و بدنامی ای حکیم	کاین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم
قسم من بود این تو را کـردم حلال	تو ندانستی تو را نـبود وبال
قسمت حـوائتم به خرابیات می‌کند	هر چند کاین چنین شدم و آنچه‌ان شدم

سعدی
عرفی
حافظ
مننوی
حافظ

* عضو هیأت علمی مدرسه عالی امام خمینی (ره).

و قسمت واژه‌ای است به ظاهر آشنا و قریب، همچون شبخی در کنار ما، که هر چه بیشتر به آن نزدیک می‌شویم، بیشتر از ما می‌گریزد و غریب می‌نماید، به گونه‌ای که همگان نامش را شنیده‌اند، اما کمتر کسی به خود اجازه داده که با او آشنا شود و از قبيله و تبارش جويا گردد. آری، قسمت و قسم به معنای بهره، نصیب، سرنوشت و تقدیر است^۱ و به گونه‌های مختلف در نظم و نثر بزرگان به کار رفته است. اما بعد از آشنایی با معنایش ببینیم از کدام قبيله و تبار است.

قضا و قدر

قدر عبارتست از هندسه و اندازه وجودی هر چیز و قضا به معنای گذراندن و یکسره کردن و به پایان رساندن است.^۲ هر موجودی که در این عالم در نظر بگیریم، به وسیله قالبهایی از داخل و خارج قالب گیری و تحدید شده است. عرض و طول و شکل و قیافه و سایر احوال و اوصافش مطابق و مناسب آن علل و شرایط و آن قالبهای خارجی است. تقدیر الهی موجودات عالم مشهود را به سوی آنچه در مسیر وجودشان برای آنها تقدیر و قالب گیری کرده هدایت می‌کند؛ همچنان که خدای بزرگ فرمود: «الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی»؛ (اعلی، آیه ۳) یعنی آنچه را که خلق کرده به سوی آنچه که برایش مقدر نموده هدایت فرمود و سپس همین تقدیر و هدایت را با امضای قضا تمام و تکمیل کرد.^۳ به فرموده حضرت علی(ع):

خداوند آنچه را که آفرید با اندازه گیری دقیقی استوار کرد و با لطف و مهربانی نظمشان داد و به خوبی تدبیر کرد. هر پدیده را برای همان جهت که آفریده شد به حرکت در آورد، چنان که نه از حد و مرز خویش تجاوز نماید و نه در رسیدن به مراحل رشد خود کوتاهی کند. و این حرکت حساب شده را بدون دشواری به سامان رساند تا بر اساس اراده او زندگی کند.^۴

زندگی نمایشنامه‌ای است و کارگردان هستی هر کسی را به گونه‌ای در نقشی خاص گمارده است؛ یکی در نقش غنی و متمول و دیگری در کسوت فقیر و مستمند؛ یکی دارای نبوغ و استعدادی سرشار و یکی بی بهره از درک و فهم؛ یکی در حسن و کمال همچون آفتاب و دیگری در چهره و رخسار چنان شب؛ یکی در اوج سلامتی و نشاط و دیگری در حسیض دردمندی و تعب؛ یکی در فراز بسط امکانات و دیگری در فرود قبض نعمات؛ یکی بر قله صد ناز و نعمت و یکی هم قرص نانش آغشته در خون.^۵

طهری

سال چهارم - شماره ۱۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴

۱۶۶

و خداوند و تنها او می‌داند که هر کس در کدام بخش ایفای نقش نماید و این از اسرار عالم وجود است. به فرموده امام علی(ع): «قدر سیری است از اسرار خداوند.»^۶ چرا که خالق و هادی و مربی ما اوست. آن زمان که ما نبودیم و نیازمند یایمان نبود او به یاد ما بود.

لطف او ناگفته ما می‌شنود
مثنوی

ما نبودیم و تقاضا مان نبود

در این نمایشنامه که ما هم بازیگریم و هم تماشاگر و همه مشغول کار خویشتن، اصولی هست که اگر به حقیقت آن آگاهی یابیم، هم به خوبی از عهده وظیفه بر می‌آییم و هم از ایفای نقش لذت می‌بریم و هم در پیشگاه حضرت حق رو سپیدیم و مأجور.

۱. هر بازیگر در طول زندگی خویش مشغول نقش خود باشد و آن را به بهترین وجه انجام دهد: «خدای رحمت کند انسانی را که اندازه خود را بشناسد و پای از مرزش فراتر نهد.» امام

علی(ع)(غرر الحکم)

نکند شیطان که در این نمایشنامه نقش فریبکار را بازی می‌کند، شما را مشغول پُستها و منصبهای دیگران نماید و با عینک مقایسه شما را مشغول سنجش شغلها و کسوتها نماید. دانه بخت است گل را بوی نغز هر کسی را بهر کاری ساختند ملاک برتری و ارزش از منظر کارگردان هستی، فراز و فرود نقشها نیست، بلکه ملاک صحت و درستی و صداقت در ایفای نقشهاست.

تو مرا بین که منم مفتاح راه
مثنوی

تو مبین که بر درختی یا به چاه

نه اوج و بلندای نقش بدون فهم حقیقت زندگی، کسی را به کمال می‌رساند که نمرود و فرعون و بیشتر سلاطین تاریخ فریب این دام را خورده‌اند، و نه حسیض صورتِ نقش، کسی را از انسانیت محروم می‌گرداند که سقراط و لقمان و بسیاری افراد دیگر از حسن چهره و رخسار برخوردار نبودند، ولی با ایفای نقش ارزشمندشان از بزرگان روزگار شدند. یوسف(ع) به خاطر درک این امر خطیر، نه در قعر چاه و سختی و زنجیر اسارت از منصب خود نومید گشت و نه در کسوت خزانه داری و امین پادشاه از مقام خویش مغرور گشت که هر دو نقشی است از ناحیه رب عالم وجود و اصل، انجام وظیفه و تسلیم فرمان حق بودن است، نه اینکه به لباس و چهره و منصب و مال دل خوش کنیم.

خدای بزرگ فرمود: «هر کس راضی به قضای من نباشد و ایمان به قدر من نداشته باشد،

پس خدایی غیر از من را طلب نماید.»^۷

۲. در پایان عمر هم کسوت ملوک را از آنان می‌گیرند و هم لباس فقرا و مستمندان را می‌ستانند. که مرگ خاتمه زندگی است؛ هم نقاب زیبای پری چهره را از وی می‌ستانند و هم عصای دست دردمند زمین‌گیر را؛ هم تاج زمردین پادشاهان را از سرشان برمی‌دارند و هم غبار از سیمای انسان کوخ نشین بی‌تبار می‌زدایند؛ هم ردای نبوغ و ثروت و سیاست کاخ نشینی را اخذ می‌کنند و هم جامه مسکنت و بدوی بودن و خاک نشینی. فردای قیامت زمان داوری است که کدامین فرد نقش خویش را بهتر ایفا نموده است. نه دلبستگی به لباس فاخر و فراموشی وظیفه و غرض نقش، ارزشمند است و نه خستگی و یأس از کسوت نازل و پست و حسرت و آه. به فرموده امام صادق(ع): در صورتی که مؤمن راضی به قضای الهی باشد، خداوند خیر او را در آن مسیر قرار می‌دهد.^۸

با اینکه نقش و مقام و منصب اصالتاً ارزشی ندارد و همه بازگرفته می‌شود، اما در سایه همین امر می‌توان نهالی را در ذات خویش غرس نمود که در سایه آن هم در دنیا سعادتمند بود و هم در آخرت روسپید. اگر سلیمان نبی(ع) در نقش پادشاه توفیق بندگی داشت، رشد و کمال او از ناحیه کسوت نبود که بسیاری فریب کسوت و نقش را خورده‌اند و می‌خورند. توفیق و بلندای ارزش جناب سلیمان (ع) در هنر انسانیت اوست و چون خود را شناخته است در هر نقشی می‌تواند عالی‌ترین بازیگری را داشته باشد. و کسی که گوهر وجود خود را یافت صرفاً به وظیفه می‌اندیشد. (و کسی که کرامت نفس داشته باشد دنیا در اندیشه او حقیر است.) (امام علی(ع)؛ غرر الحکم)

از این رو جناب ایوب(ع) هم در کسوت صحت و سلامت نبی و فرازمند است و هم در جایگاه مرض و دردمندی پیامبر و سرمشق است.

خدا از چنان بنده خرسند نیست که راضی به قسم خداوند نیست

سعدی

۳. فردای قیامت هیچ کس حسرت مقام دیگری را نمی‌خورد، چرا که هر کس را طریق و مسیری است مختص به خویش: «کل يعمل علی شاکلته»^۹

راههای به سوی خدا به تعداد نفوس (یا شماره نفس‌های) خلاق است.^{۱۰} «در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست.»

در این زمینه تو گویی هر کسی ظرفی است با قابلیتی مشخص از دل‌های تنگ و حقیر گرفته تا دریا دلان

گر سعی کنم میسرم نیست

قسمی که مرا نیافریدند

سعدی

در عرصه قیامت تمام اندوهها و حسرتها از سستی و کوتاهی در انجام وظیفه است. هر ظرفی در قیامت باید انباشته از ایمان و عمل صالح باشد و این بالاترین توفیق است. حال اگر دلی به قدر یک جام است، به همان قدر و اگر به وسعت یک دریاست به همان گستردگی. بنابراین هر کس گنجایش ظرفش بیشتر، از او محتوای بیشتری از کمالات را طلب می‌نمایند. چه بسا انسانی با ظرفی محدود اما انباشته از ایمان و کمال سعادت‌مندتر از فردی باشد که قابلیت به گستردگی یک کهکشان دارد، اما تنها نیمه آن را از معرفت و ایمان انباشته است. لذا حسرتی که فرد دوم دارد، انسان اول ندارد: «هر که بامش بیش برفش بیشتر.»

قیامت صحنه نمایش نیست، بلکه عرصه داوری و قضاوت است. (آگاه باشید که در دنیا) در دار عمل به سر می‌برید و حسابی در آن نیست و به زودی در جایگاهی (قیامت) قرار می‌گیرید که روز حساب است و عملی در آن نیست.)^{۱۱}

هر که امکانات و قابلیت‌ها و مقدمات کمالش بیشتر، مسئولیتش شدیدتر. و چون سؤالات به قدر نعمات و امکانات است، آنان که در دنیا از کمترین امکانات برخوردارند، اما در مسیر بندگی گام برداشته‌اند بیشترین جمعیت بهشت را تشکیل می‌دهند. «اولین کسانی که از خلق خدا داخل بهشت می‌شوند فقرا هستند.»^{۱۲} پیامبر(ص) فرمود: «آیا خبر دهم شما را از اهل بهشت؟ آنها ضعیفان و رنج دیدگان‌اند.»^{۱۳} و نیز فرمودند: «فقر موجب راحتی است و ثروت عقوبت است.»^{۱۴} در قیامت به ظرف دل می‌نگرند و اساسی‌ترین پرسشها از دو چیز است: اول، کیفیت مظلوف و محتوای ظرف دل که ظرف دل را با چه چیز انباشتی؛ دوم، کمیت مظلوف و گستره آن که چقدر از گنجایش ظرف دل را پر ساختی؟! و میزان پاداش و عقاب انسانها در آخرت، همه و همه به این دو امر بستگی دارد.

اراده و اختیار

بعد از مشخص شدن وضعیت نقشها و کسوتها و هندسه و حد وجودی هر چیز که هیچ کس را یارای انتخاب و گزینش آن نیست، می‌پرسیم: آیا انسان برای آغاز کار و فعالیت و انجام وظیفه صاحب اراده و اختیار است؟ یا در باب استمرار نقشها نیز همچون اصل آنها هیچ گونه اختیار و اراده ای برای انسان نیست؟

برای مثال در این نمایشنامه زندگی که کارگردان هستی هر کس را در نقشی و کسوتی گمارده و شاکله وجودی او را معین نموده، آیا برای ایفای نقش، هر کس متن از پیش نوشته و ثابت زندگی خود را قرائت می‌کند و مطابق با آن به فعالیت می‌پردازد؟ یا اگر انتخاب نقش برای انسانها غیر ارادی است، اما در باب نحوه فعالیت و کیفیت و کتابت و قرائت متن نمایشنامه

زندگی، هر کس با اراده و اختیار خود انجام وظیفه می‌نماید؟ خلاصه اینکه آیا در گرایشها، انتخابها، سنجشها، تحسینها و تمجیدها، فعل و انفعالات، کنشها و واکنشها، مختاریم یا مجبور و مضطر؟ و در صورت اختیار، کم و کیف اختیار ما چگونه است؟

نظریه جبر

بیشتر متکلمان اشعری به خاطر حفظ حریم عظمت و خالقیت خداوند (ان الله خالق کل شیء) در نهایت در بن بست جبر واقع شده‌اند. آنها بر این عقیده‌اند که افعال انسان تنها به قدرت خداوند تحقق می‌یابد و خواست و اختیار و قدرت انسان در تحقق و انجام افعالش هیچ گونه تأثیری ندارد. اگر خداوند خالق همه چیز است، پس انسان هیچ نقشی در کارهایش ندارد.

ابوالحسن اشعری برای تبیین مطالب مذکور دو آیه از قرآن کریم را شاهد می‌آورد؛ اول: «و الله خلقکم و ما تعملون»^{۱۵} وی می‌گوید: آیه حاکی است که: لا خالق الا هو. دوم: «هل من خالق غیر الله»^{۱۶} بر این اساس ایشان هر گونه تأثیر را از موجودات امکانی سلب می‌نماید و لذا اگر گفته شود که آتش می‌سوزاند یا آب باعث رشد گیاهان است، این سخن کفر است؛ بلکه خداست که می‌سوزاند و خداست که گیاهان را می‌رویاند.^{۱۷}

میر سید شریف جرجانی در باب شرح عقیده ابوالحسن اشعری می‌گوید: در اینکه خداوند به بشر قدرت بخشیده جای بحث نیست، اما وقتی که انسان قادر گشت و اراده کرد تا کاری انجام دهد، خداوند آن کار را انجام می‌دهد. بنابراین نقش قدرت و اراده انسان در مورد فعل نقش مقارن است.^{۱۸} به عبارتی دیگر، افعال اختیاری بندگان تنها به قدرت خداوند واقع می‌شوند:

«ان افعال العباد الاختیاریه واقعہ بقدرۃ الله سبحانہ و تعالی وحدها.»^{۱۹}

نقد و بررسی

اولاً، در صورت صحت این عقیده تمام وجوه خالقیت، چه خالقیت بالمعنی الاصلی و چه خالقیت بالمعنی الظلی، منحصر به خداست و بشر مجسمه‌ای بیش نیست و این همه آثار را خداوند ایجاد می‌کند و مثلاً هیچ رابطه‌ای میان آب و رفع عطش نمی‌باشد؛ در حالی که این سخن بر خلاف وجدان بشر است. وجدان حکم می‌کند که بین آب و رفع عطش ارتباطی است. در صورتی که این عقیده فطری خطاست، چرا خداوند چنین عقیده نادرستی را در نهاد همه افراد بشر قرار داده است؟ آیا این مسئله قبیح نیست و این مصداق گمراهی نمی‌باشد؟! در حالی که

طرح

خداوند هدایتگر هر شیء است به سوی حقیقت: «قال ربنا الذی اعطى كل شیء خلقه ثم هدی». ۲۰

ثانیاً، در بسیاری از آیات قرآن کریم، خداوند کثیری از فعل و انفعالات را به فاعلهای دیگر (غیر از حضرتش) اسناد می‌دهد که ما به ذکر برخی از آنها بسنده می‌کنیم:

«ایاک نعبد و ایاک نستعین»؛ ۲۱ «قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم»؛ ۲۲ «و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه»؛ ۲۳ «و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس»؛ ۲۴ «و لقد جاءکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون»؛ ۲۵ «ان لک فی النهار سبحاً طویلاً»؛ ۲۶ «فالعاصفات عصفاً و الناشرات نشرأ»؛ ۲۷ «فالمدیرات امرأ»؛ ۲۸ «الذین اذا اکتالوا علی الناس یتستوفون»؛ ۲۹

شمار کثیری آیات دیگر نیز در این باره وجود دارد. آیا این شایسته است که قرآن کریم که کتاب رشد و هدایت و سعادت‌مندی است مجموعه‌ای از اسنادهای مجازی باشد؟!

ثالثاً، در صورتی که خواست و قدرت و اختیار انسان در تحقق و انجام افعالش هیچ‌گونه تأثیری نداشته باشد، پس فایده بعث رسل و هدایت و ارشاد انبیاء و اولیای الهی و وعد و وعید، پاداش و کیفر قیامت، امر به معروف و نهی از منکر و این همه آیات قرآن و روایات در باب توانایی انسان برای انتخاب مسیر درست و توبه و انابه و بازگشت از مسیر نادرست چیست؟ حسن بن علی و شاء از امام رضا(ع) پرسید: آیا خداوند بندگان را بر انجام گناهان مجبور کرده است؟ امام(ع) پاسخ داد: «الله اعدل و احکم من ذلک». ۳۰ امام علی(ع) در رد اندیشه آنان

که قضا و قدر الهی را مستلزم مجبور بودن انسان می‌دانند فرموده است:

لو کان کذلک لبطل الثواب و العقاب و الامر و النهی و الزجر و لسقط معنی الوعد و الوعید و لم یکن علی مسیءة لائمة و لا لمحسن محمد. ۳۱

نکته: پاسخ فلسفی این عقیده در بخش امر بین الامرین و مراتب طولی وجود ذکر خواهد شد.

نظریه تفویض

نکته اول: بر حسب روایاتی که از معصومان(ع) در باب نادرستی جبر و تفویض بیان شده است، می‌توان به این نتیجه رسید که معتزله طرفدار عقیده تفویض بوده‌اند؛ چرا که در عصر صدور این روایات در دنیای اسلام دو نظریه جبر و تفویض مطرح و مورد نظر بوده است و معتزله مخالفان جبر بوده‌اند.

نکته دوم: با بررسی کتب اشاعره (با علم به اینکه آنها در برابر معتزله طرح بحث کرده‌اند) مشاهده می‌کنیم که آنها عقیده تفویض را به معتزله نسبت می‌دهند که: خدا انسان را آفرید و قدرت به او داد و انسان در انجام افعال خود مستقل است و با قدرت خود کار انجام می‌دهد، بدون اینکه کار انسان مستند به خدا باشد. سخن عبدالکریم سیالکوتی (اشعری) در حاشیه مواقف چنین است: «ان افعال العباد واقعة بقدره العبد وحدها علی سبیل الاستقلال بلا ایجاب بل باختیار.»^{۳۳}

حاصل نظریه تفویض این است که افعال اختیاری انسان از قلمرو قدر، اراده و آفرینش الهی بیرون است و آنچه به خداوند استناد داده می‌شود جز هستی انسان و قدرت او نیست؛ اما انسان در کارهای خود مستقل و خودکفاست و در نتیجه جز انسان کسی فاعل و پدید آورنده افعال شناخته نمی‌شود.

سخن قاضی عبدالجبار معتزلی در این باب چنین است: «فوقوعه بحسب الدواعی یکشف عن اختصاص الفعل بنا و حدوثه من جهتنا.»^{۳۳} وی در جای دیگر، پس از ذکر این آیه از قرآن کریم: «فمن شاء فلیؤمّن و من شاء فلیکفر»^{۳۴} می‌گوید: «فقد فوض الامر فی ذلک الی اختیارنا.»^{۳۵} و در جای دیگر در مورد اینکه افعال انسان مخلوق خداوند نیست گفته است: «ان من افعال العباد ما هو ظلم و جور فلو کان الله تعالی خالقا لها لوجب ان یکون ظالماً و جائراً.»^{۳۶}

نقد و بررسی

مرحوم حکیم سبزواری در نقد این عقیده می‌فرماید: اگر کسی معتقد باشد که ما در افعالمان مستقیم، استقلال در افعال ملازم با استقلال در ذوات است و چگونه ممکن است که ذات ما وابسته به خداوند باشد و افعال ما که معلول ذات ماست وابسته نباشد.

فکیف فعلنا الینا فوضا فان ذا تفویض ذاتنا اقتضی^{۳۷}

مرحوم صدر المتألهین عقیده تفویض را نوعی اثبات شریک برای خداوند می‌داند و آن را شفیع‌تر از قول کسانی قلمداد می‌نماید که بتها و ستارگان را شفیع در نزد خداوند می‌پنداشتند. عبارت ایشان چنین است:

لکنهم غفلوا عما یلزمهم فیما ذهبوا الیه من اثبات الشرکاء لله بالحقیقة و قد علمت ان الوجود مجعول له علی الاطلاق و لاشبهة فی ان مذهب من جعل افراد الناس کلهم خالقین لافعالهم مستقین فی ایجادها اشنع من مذهب من جعل الاصنام و الکواکب شفعا عند الله^{۳۸}

امام باقر(ع) می‌فرماید: «یاک ان تقول بالتفویض فان الله عز و جل لم یفوض الامر الی

خلقه وهنا منه و ضعفاً.»^{۳۹}

امر بین الامرین

وجود و هستی امری است دارای مراتب و درجات؛ از بالاترین مرتبه آن که وجود واجب و مطلق حضرت حق است گرفته تا پایین‌ترین مرحله آن که در افق و مرز عدم و نیستی است؛ همسان نور که از خورشید عالمتاب گرفته تا سایه ای که هم‌رنگ ظلمت و تاریکی است. در هر درجه از این سلسله طولی نظام وجود، هر جا که وجود حضور پیدا کند اوصاف آن نیز همراه اوست که عبارت‌اند از: علم و قدرت و حیات و اراده و دیگر کمالات ما معتقدیم که وجود در تمام مراتبش حقیقت واحد است، در عرصه وجوب یا حیثه امکان، و تفاوت در شدت و ضعف است و شدت و ضعف امری و رای وجود نیست و لذا اختلاف در مراتب وجود به سبب وجود است، همان طور که اشتراک مراتب نیز به علت وجود است؛ آن گونه که خورشید و یک شمع در نور مشترک‌اند و اختلاف آنها نیز به سبب نور است. با این مقدمه، اگر مرتبه برتر وجود مبدأ اثر باشد و صاحب کمالاتی همچون اراده و اختیار، مراتب مادون وجود نیز باید همان کمالات را دارا باشند، اما در مرتبه ای ضعیف‌تر. در غیر این صورت، اگر مرتبه برتر مبدأ اثر باشد و مرتبه مادون مبدأ اثر نباشد سؤال می‌شود که این اثر وصف وجود است و وجود در هر دو عرصه مشترک است، پس چرا مرتبه مادون فاقد این وصف است.

مثل این است که چراغ هزار شمعی روشنایی داشته باشد، اما چراغ صد شمعی تاریک و بی فروغ باشد و این امری است غیر ممکن. با این بیان، کمالات وجودی برای تمام مراتب هستی اثبات می‌گردد. اما خداوند چون منبع وجود است و واجب الوجود و هیچ گونه حد و حصری برای وجودش نیست، برای اوصاف وجودی او نیز هیچ حد و حصری نیست. لذا همان گونه که در وجود. مطلق و بی قید است، در علم و قدرت و حیات و اراده و... مطلق و بر کرانه است. و هر چه در این سلسله طولی وجود و هرم هستی به سوی قاعده می‌آییم و به مرز عدم و نیستی نزدیک می‌شویم، هر قدر بهره وجودی موجودات کمتر باشد، اوصاف وجودی آنها نیز کمتر است. همه این مراتب وجودی مظاهر و تجلیات وجود حضرت حق‌اند و برای هیچ کدام سهمی بالذات برای وجود نیست، همان گونه که در پرتو نور آفتاب همه درخششها ظهور و جلوه نور خورشید است و حتی مشاهده و رؤیت اشیا نیز به کمک نور است. حال انسان همسان با وجودش صاحب اراده و اختیار است، چرا که اراده وصفی از وجود و اثر آن است و چون وجود ما عین ربط به صاحب وجود و امری ظلی است (سایه گونه است)، اراده ما نیز ظلی و ربطی است، آن گونه که ظل (سایه) یک درخت در حرکت و سکون تابع جنبش و آرامش درخت است و هیچ استقلالی از خود ندارد.

در تجلی است یا اولی الابصار

یار بی پرده از در و دیوار

شمس جویی و آفتاب بلند
گر ز ظلمات خود رهی بینی
چشم بگشا به گلستان و بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او

روز بس روشن و تو در شب تار
همه عالم مشرق الانوار
جلوه آب صاف در گل و خار
و حــــده لا اله الا هو

هاتف اصفهانی

و جهل و غفلت آدمی به این حقیقت شامخ و گمان اینکه در وجود و هستی مستقل است او را و می‌دارد که خیال کند در اراده و اختیار نیز مستقل است، و بی‌نیاز. همه گلایه‌ها و پرسشها در باب قسمت، از تصور مالکیت و صاحب نفوذ بودن خویش سرچشمه می‌گیرد. آدمی دائم این عبارت نادرست را تکرار می‌کند که: سهم من از عمر و زندگی چیست؟ به گمان اینکه زندگی یک شرکت سهامی عام است! و همین تصور و گمان وجود و اراده مستقل، او را به سنجش و مقایسه وادار می‌دارد و به دنبال آن در وادی شکوه و گلایه و ابهام و تلخکامی و ایراد و عناد واقع می‌گردد که: چرا دیگران می‌توانند، اما من نمی‌توانم؟ چرا فعل و انفعال دیگران این گونه است و کارهای من این چنین؟ چرا او در آن فراز ایستاده و من در این فرود؟ و هزاران چرای دیگر، و به دنبال این پرسشهای ناروا تصور توقع و انتظار را بر طاقچه دل می‌نشانند و هر گاه سخن از گذر عمر و زندگی به میان می‌آید، همراه با آهی سوزان لب به سخن می‌گشاید که: در زندگی شانس با ما همراه نبوده است، یا

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد!
در حالی که ما نه صاحب وجود خودیم و نه مالک اوصاف وجود خویشتن. ما همه جلوه و مظاهر وجود حضرت حقیق و وجود ربطی و غیر مستقل و ظللی را چه رسد که برای خویش سهمی قائل گردد و ادعای حق و حقوق نماید. ما طلبی از حضرت حق نداشته ایم که در پس ماجرای خلقت مدعی وصول آن شویم و همه قصه هستی موجودات وجودنا، از باب لطف و کرم و عنایت و جود آن مالک مطلق عرصه هستی است.

الهی یا الهی یا الهی	نباشد جز توأم پشت و پناهی
منم یک ذره از ارض و سمایت	منم یک جلوه از نور و بهایت
منم یک قطره از دریای جودت	منم یک لمحّه از شمس وجودت
عطا کردی ز الطاف خدایی	مرا این منصب فقر و گدایی
چه بتوان گفت در کار خدایی	ندارد کار او چون و چرایی

آیت‌الله حسن زاده املی

اما این سخن بدین معنا نیست که انسان تنبلیها و سستیها و بی‌اندیشه زیستن خود را به حساب قسمت بگذارد! به فرموده امام هادی (ع): جبری که هر کس بدان معتقد باشد دچار خطا

طهر

سال چهارم - شماره ۱۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴

است، قول کسی است که بپرداز خداوند بزرگ بنده‌های خود را به معاصی مجبور کرده است و با این حال آنان را بدان عقاب می‌کند و هر کس چنین عقیده‌ای دارد خدا را ستمکار دانسته و او را دروغگو شمرده است. خدای بزرگ در قرآن می‌فرماید: پروردگارت به احدی ستم نمی‌کند.^{۴۰} نمونه انسان معتقد به جبر کسی است که یک بنده مملوکی دارد که هیچ اختیاری از خود ندارد و مالک هیچ چیز از کالای دنیا نیست و صاحبش هم این را می‌داند و در عین حال او را فرمان می‌دهد که به بازار رود و چیزی را که مورد حاجت اوست خریداری کند! بلکه ما می‌گوییم خدای بزرگ بنده‌ها را بر کردار خودشان سزا می‌دهد و آنها را به واسطه اختیار و استطاعتی که به آنها داده، به کارهای بدشان عقوبت می‌کند و برای همان است که به آنها امر ونهی می‌کند.^{۴۱}

جایگاه اراده و اختیار ما

آری، اگر وجود خود را و اوصاف وجودیمان را با حضرت حق بستجیم و موجودیت خویش را در سلسله طولی وجود به حساب آوریم، ما ربط محضیم و از وجود ظلی و تعلقی برخورداریم و هیچ گونه هویت و اراده استقلالی از برای ما نیست.

ما همه شیران ولی شیر غلم
حمله مان از باد و ناپیداست باد

حمله مان از باد باشد دم به دم
جان فدای آنکه ناپیداست باد
مثنوی

به فرموده مرحوم شاه آبادی: هر کس و هر موجودی (در عالم امکان) از خود هیچ اراده و خواستی ندارد. نه به خواست خود آمده‌اند، نه به اراده خویش راه سرای باقی را خواهند پیمود. انسان خود نمونه روشنی از سالکان بی‌خواست و اراده هستی است. از انعقاد نطفه تا تولد، نوزادی، خردسالی، جوانی و پیری، همه مراحل است که انسان به پای اراده آنها را نمی‌پیماید.

من به خود نامده‌ام تا که به خود باز روم
آن که آورد مرا باز برد در وطنم
حافظ

این آمد و رفت غیر اختیاری، خود اشارتی آشکار است به آنکه صاحب اراده و اختیار وجودی غیر از خود انسان است؛ یعنی انسان و همه موجودات دیگر به حسب ذات و حقیقت نه مرتبط به وجود غنی و مختار که عین ربط به آن وجود بی‌نیازند. هستی به زبان حال و تکوینی خود فریاد برداشته است که عین نیاز و فقر است و تنها در ربط با وجود لایزال و غنی از خود نام و نشانی دارد.^{۴۲} آیا در فروغ آفتاب نیمروز می‌توان به تابش ضعیف انعکاس یافته در کنج یک دخمه نام روشنایی را اطلاق نمود؟!

که هامون و دریا و کوه و فلک
همه هر چه هستند از آن کمترند

پری و آدمیزاد و دیو و ملک
که با هستی اش نام هستی برند

چو سلطان عزت علم برکشد

جهان سر به جیب عدم درکشد

سعدی

اما از منظری دیگر، اگر صرفاً موجودیت خویش را در نظر بگیریم یا در سلسله عرضی خود را با دیگر موجودات امکانی به حساب آوریم، در این چشم انداز ما موجودیم و صاحب اراده و اختیار و قدرت و این حقیقت را با اندک تأملی می‌توان دریافت، چرا که امری است وجدانی. اینکه گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

مثنوی

حاصل جمع این دو رویکرد این می‌شود که: «بحول الله و قوته اقوم و اقعده»؛ من می‌ایستم و می‌نشینم اما با حول و قوه الهی. چنان نیست که کارهایی که از انسان سر می‌زند یا باید مستند به او باشد و یا مستند به خدای متعال، بلکه این کارها در عین حال که مستند به اراده و اختیار انسان است، در سطح بالاتری مستند به خدای بزرگ است و اگر اراده الهی تعلق نگیرد، نه انسانی هست و نه علم و قدرتی و نه اراده و اختیاری و نه کار و نتیجه کاری. و این همان امر بین الامرین است که حضرات معصومین (ع) ما را بدان راهنمایی فرموده‌اند.

به فرموده امام رضا (ع): خدای بزرگ می‌فرماید: ای پسر آدم، به خواست من تو آنی که می‌خواهی برای خود آنچه می‌خواهی و به توانایی من واجبات مرا به جای می‌آوری و به نعمت من توانا شدی بر معصیت من، قرار دادم تو را شنوا، بینا و توانا. آنچه از نیکویی که به تو رسد از خداست و آنچه از بدی تو را رسد از خود توست. ۴۳

آری، رازی است نهفته در این میان که خدای بزرگ خواسته که ما با خواست و اراده خود افعالمان را با حول و قوه او انجام دهیم. حاصل، در این ایفای نقش یا شاکر و سپاسگزار اویسیم و یا کفران کننده نعمات او: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا»؛ ۴۴ ما راه را به او (انسان) نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس. همان گونه که گذشت، محال است خداوند بنده ای را به گناه و معصیت اجبار نماید و فردای قیامت او را عذاب کند. انسانی که این توان و قدرت الهی را صرف عبادت و بندگی نماید مأجور است و در مسیر رضایت حق واقع می‌گردد و در آخرت با صفات جمال الهی محشور است که بهشت مظهر جمال خداست. و آنکه این توان و قدرت را صرف گناه و معصیت نماید، در مسیر عقاب و سخط حضرت حق قرار می‌گیرد و در قیامت با صفات جلال الهی محشور می‌گردد که دوزخ مظهر جلال پروردگار است.

طهر

سال چهارم - شماره ۱۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴

پہی نوشتہا:

۱. لغت نامہ دہخدا.
۲. ترجمہ تفسیر المیزان، مرحوم علامہ طباطبائی، ترجمہ ج ۳۷، ص ۱۸۵.
۳. ترجمہ تفسیر المیزان، ج ۳۷، ص ۱۸۵.
۴. نہج البلاغہ، خطبہ ۹۱.
۵. برگرفتی از دو بیٹی بابا طاہر.
۶. میزان الحکمة، محمدی ری شہری، روایت شماره ۱۶۰۴۴.
۷. میزان الحکمة، روایت شماره ۱۶۴۸۷.
۸. منتخب میزان الحکمة، روایت شماره ۵۲۶۶.
۹. اسراء: ۸۴.
۱۰. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۳۷.
۱۱. میزان الحکمة، روایت شماره ۳۸۲۷.
۱۲. منتخب میزان الحکمة، روایت شماره ۱۱۷۴.
۱۳. همان، روایت شماره ۱۱۷۸.
۱۴. همان، روایت شماره ۵۰۵۸.
۱۵. صافات: ۹۶.
۱۶. فاطر: ۳.
۱۷. الابانۃ، ابوالحسن اشعری، ص ۲۰.
۱۸. شرح المواقف، میر سید شریف جرجانی، ج ۸، ص ۱۴۶.
۱۹. شرح المواقف، ج ۸، ص ۱۴۶.
۲۰. طہ: ۵۰.
۲۱. حمد: ۵.
۲۲. سجده: ۱۱.
۲۳. لقمان: ۱۳.
۲۴. بقرہ: ۱۶۴.
۲۵. بقرہ: ۶۲.
۲۶. مزمل: ۷.
۲۷. رسائل: ۲ و ۳.
۲۸. نازعات: ۵.
۲۹. مطففین: ۲.
۳۰. التوحید. شیخ صدوق. باب القضاء و القدر، روایت ۱۰.
۳۱. همان، روایت ۲۸.
۳۲. شرح مواقف، چاپ مصر، پاورقی عبدالکریم سیالکوتی، ج ۸، ص ۱۴۶.
۳۳. شرح اصول الخمسة، ص ۳۴۵.
۳۴. کہف: ۲۹.
۳۵. شرح اصول خمسہ، ص ۳۴۲.
۳۶. همان، ص ۳۴۵.

۳۷. شرح حکمت منظومه، الهیات، مرحوم سبزواری، چاپ خطی، ص ۱۷۹.
۳۸. اسفار اربعه، ج ۶، ص ۳۷۰.
۳۹. الاحتجاج، طبرسی، ۲۶۱، ۲۵ و ۳۲۸ و ۳۴۷.
۴۰. کشف: ۴۹.
۴۱. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص ۴۸۵.
۴۲. رشحات البحار، مرحوم آیت الله شاه آبادی، ص ۲۰۲.
۴۳. اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۰۹.
۴۴. انسان: ۳.

منابع

۱. اصول کافی، کلینی، محمد بن یعقوب دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۲. الاحتجاج، طبرسی، احمد بن ابی طالب، نشر المرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق.
۳. الاسفار الاربعه (الحکمة المتعالیه)، صدر المتألهین، دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان، ۱۴۱۰ ق.
۴. التوحید، شیخ صدوق، دار المعرفة، بیروت، بی جا.
۵. شرح الاصول الخمسة، همدانی، عبدالجبار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ ق.
۶. شرح المقاصد، تفتازانی، سعد الدین، منشورات الرضی، قم ۱۳۷۰ ش.
۷. شرح المنظومه، سبزواری، ملا هادی، انتشارات علمیه، تهران، بی تا.
۸. شرح المواقف، جرجانی، میر سید شریف، منشورات الرضی، قم، بی تا.
۹. تفسیر المیزان، طباطبائی سید محمد حسین، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۳۹۴ ق.
۱۰. نهج البلاغه، سید رضی، ترجمه دشتی، محمد.
۱۱. غرر الحکم، آمدی، عبد الواحد، ترجمه انصاری، محمد علی، بی جا.
۱۲. میزان الحکمة، محمدی ری شهری، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. منتخب میزان الحکمة، محمدی ری شهری، تلخیص حسینی، سید حمید، دار الحدیث، ۱۴۲۲ ق.
۱۴. نهار الانوار، مجلسی، محمد باقر، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۵. الابانة عن اصول الريانة، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، نشر دار البیان.
۱۶. تحف العقول، شعبه الحرانی، ابی محمد الحسن بن علی بن حسین، کتابفروشی اسلامیه، ۱۴۰۰ ق.
۱۷. رشحات البحار، شاه آبادی، میرزا محمد علی، معارف خواه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۰ ش.
۱۸. لغت نامه دهخدا، دهخدا، علی اکبر.

طهری

سال چهارم - شماره ۱۴ و ۱۳ - بهار و تابستان ۸۴

۱۷۸